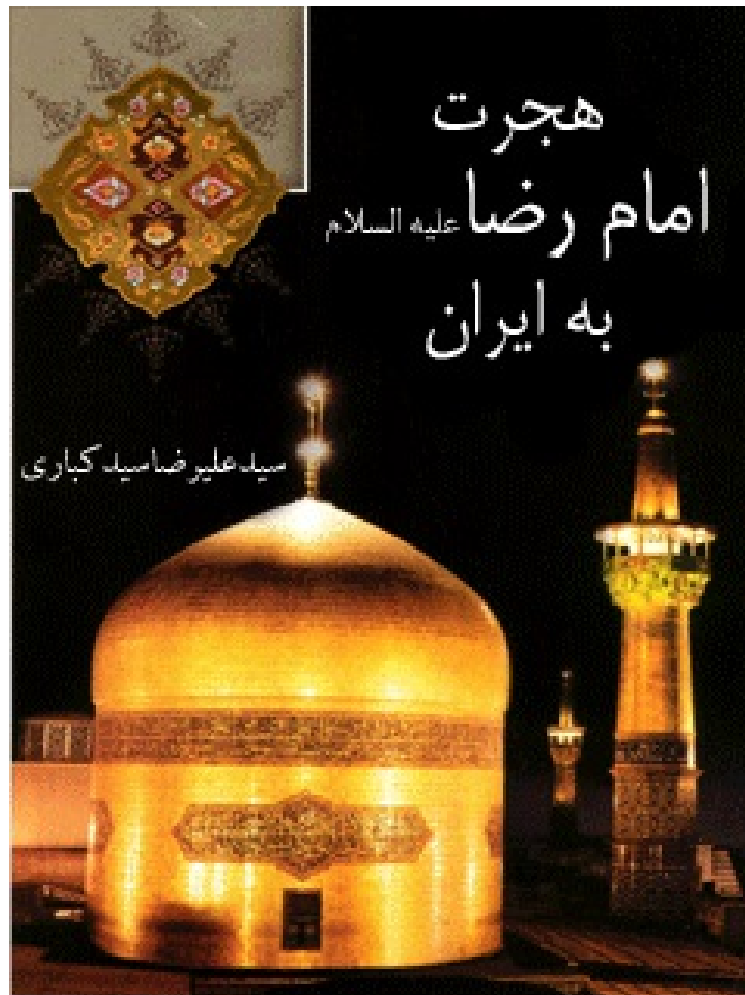


سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمہ زہرا



کتاب خانہ دیجیٹل
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هجرت امام رضا علیه السلام به ایران

نویسنده:

علیرضا سید کباری

ناشر چاپی:

علیرضا سید کباری

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	هجرت امام رضا علیه السلام به ایران
۶	مشخصات کتاب
۶	عصر رضوی
۶	ولایتعهدی امام رضا
۸	هجرت امام رضا به ایران

هجرت امام رضا علیه السلام به ایران

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: هجرت امام رضا علیه السلام به ایران، سید علیرضا سید کباری ناشر: سید علیرضا سید کباری سرشناسه: سید کباری علیرضا، ۱۳۴۴ موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم ق ۲۰۳ - ۱۵۳

عصر رضوی

حضرت امام رضا - علیه السلام - پس از شهادت پدر بزرگوارش، در سال ۱۸۳ هجری در ۳۵ سالگی، عهده دار مقام امامت شد. دوره امامت ایشان بیست سال بود که ده سال نخست آن با خلافت «هارون الرشید»، پنج سال با خلافت «محمد امین» و پنج سال آخر با خلافت «عبدالله المأمون معاصر بود. با شهادت امام موسی کاظم (ع)، سیاست ضد علوی عباسیان با شکست مواجه شد. مردم بیش از پیش به اهل بیت عصمت (ع) گرایش پیدا کردند و این گرایش حتی در میان خانواده خلفا و درباریان نیز رسوخ کرد. چنانکه گویند: زییده، همسر رشید و نوه منصور و بزرگترین زن عباسی، شیعه شد و چون هارون الرشید از آن آگاهی یافت، سوگند خورد که طلاقش دهد. روایت شده است که وقتی جسد مطهر امام کاظم (ع) را به جمع پاسبانان حکومت آوردند و با سخنان زشت خبر مرگ آن بزرگوار را اعلام کردند، سلیمان، پسر منصور دوانیقی، فرزندان و غلامانش را فرمان داد جلوی این کار را بگیرند. او، خود، با پای برهنه در پی جنازه حرکت کرد و قضیه را کتباً به اطلاع هارون الرشید رساند. هارون در پاسخ گفت: ای عمو، صله رحم کردی، خداوند به تو پاداش نیک دهد؛ به خدا سوگند، سندی بن شاهک این کار را به دستور ما انجام نداده است. همه این کارها به خاطر هراس از شورش علویان سامان یافت. چه اینکه سلیمان بن ابی جعفر نیز از برگزیدگان دولت عباسی بود. مؤید این سخن اظهارات هارون در پاسخ به یحیی بن خالد برمکی است. یحیی نخست درباره امام کاظم (ع) سعایت کرد و مقدمات شهادت آن حضرت را فراهم آورد؛ آنگاه درباره امام رضا (ع) به هارون گفت: پس از موسی بن جعفر پسرش جای او نشسته، ادعای امامت می کند. هارون، از عواقب قتل موسی بن جعفر (ع) بیم داشت، به یحیی گفت: آنچه با پدرش کردیم کافی نیست؟ می خواهی یکباره شمشیر بردارم و همه علویان را بکشم؟ امام رضا (ع) با استفاده از فرصت بدست آمده، آشکارا اظهار امامت کرده؛ در حالی که می دانیم امام صادق (ع)، پنج نفر را وصی خود خواند تا وصی برگزیده از گزند دشمنان در امان ماند. بدین ترتیب باید گفت که عباسیان طی ۱۵ سال آغازین امامت امام رضا (ع) یا در هراس از علویان به سر می بردند و یا به منازعات داخلی بین دو برادر، امین و مأمون، مشغول بودند. سرانجام، پنج روز پیش از پایان محرم سال ۱۹۸ ق، امین از خلافت خلع و به قتل رسید. در این دوره حکومت های مستقلی چون «ادارسه و «اغالبه پای گرفتند و قیام ابو السرایا روی داد. در این قیام بیش از بیست هزار نفر شرکت داشتند و شهرهای زیادی به تصرف قیام کنندگان در آمد. در سال ۱۹۹ هجری، ابو السرایا به دست نظامیان مأمون کشته شد. نام برخی از والیان شهرهای تصرف شده چنین بود: والی کوفه؛ اسماعیل بن علی بن اسماعیل بن امام جعفر صادق (ع) والی یمن؛ ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) والی اهواز؛ زید بن موسی بن جعفر (ع) (زید النار) والی بصره؛ عباس بن محمد بن عیسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب والی مکه؛ حسن بن حسن افطس والی واسط؛ جعفر بن محمد بن زید بن علی واسط؛ حسین بن ابراهیم بن امام حسن (ع)

ولایتعهدی امام رضا

تزلزل شخصیت مأمون و قیامها و حکومت‌های مستقلی که در اندک مدتی جان گرفته بود، او را بر آن داشت تا به همان سیاست پیشین عباسیان، که با شعارهایی به نفع علویان حکومت عباسی را از آن خود ساختند، تمسک جوید و رژیم عباسی را با تدبیری زیرکانه از سقوط حتمی نجات بخشد. بیشتر حکومت‌های به استقلال رسیده و عموم قیام کنندگان و رهبران آنها از خاندان پیامبر بودند. چنانکه در قیام ابو السرایا دو تن از برادران امام رضا (ع) ولایت یمن و اهواز را به دست گرفته بودند. مأمون، که پس از شهادت امام کاظم (ع) از امامت علی بن موسی الرضا (ع) آگاهی داشت، وی را ولیعهد خود ساخت تا آتش انقلابها و شورشهای شیعی را فرو نشاند. احمد شبلی می گوید ...: چه بسا انگیزه بیعت گرفتن مأمون برای ولایتعهدی امام رضا (ع) آن بود که می خواست به آمال اهل خراسان پاسخ بدهد؛ زیرا آنان به اولاد علی (ع) تمایل بیشتری داشتند. علامه جعفر مرتضی حسینی می گوید: در ارزیابی شورشهای ضد عباسی به این نکته پی می بریم که از سوی علویان خطری جدی آنان را تهدید می کرد؛ زیرا این شورشها در مناطق بسیار حساسی برمی خاست و رهبریشان نیز در دست افرادی بود که از استدلال قوی و شایستگی غیر قابل انکاری برخوردار بودند و بدان لحاظ هرگز با عباسیان قابل مقایسه نبودند. اینکه مردم رهبران این شورشها را تایید می کردند و دعوتشان را به سرعت پاسخ می گفتند، خود دلیلی بود بر میزان درک طبقات مختلف ملت از خلافت عباسیان و نیز شدت خشم شان که بر اثر استبداد، ظلم و رفتارشان با مردم و بویژه با علویان برانگیخته شده بود. در این میان، مأمون بیش از هر کس دیگری می دانست که اگر امام رضا (ع) بخواهد از آن فرصت استفاده کند و به تحکیم موقعیت و نفوذ خویش بر ضد حکومت جاری بپردازد، چه فاجعه ای در انتظارش است. با توجه به موقعیت پیش آمده، مأمون باید دست به کاری می زد تا از ورطه هلاکت رهایی یابد. فرو نشاندن شورشهای علویان، مشروعیت بخشیدن به حکومت عباسی، از میان بردن محبوبیت علویان، جلب اعتماد و مهر اعراب، خشنود ساختن عباسیان، مستمر ساختن تایید ایرانیان، تقویت حسن اطمینان مردم به خلیفه ای که برادر خود را کشته است و از میان بردن خطر قیام رضوی بخشی از حقایقی بود که مأمون را در اندیشه نیرنگ فرو برد. او چنان اندیشید که برای خلافت امام رضا (ع) از مردم بیعت بگیرد، تا امام را خلیفه مسلمانان و امیر بنی هاشم، اعم از عباسیان و طالبيان، قرار دهد. حضرت امام رضا (ع) با پیشنهاد مأمون مخالفت کرد. اصرار مأمون و خودداری امام دو ماه به طول انجامید. سرانجام خلیفه به حضرت رضا (ع) چنین پیام داد ...: «تو همیشه به گونه ناخوشایندی با من برخورد می کنی، در حالی که تو را از سطوت خود ایمنی بخشیدم. به خدا سوگند، اگر ولیعهدی را پذیرفتی که هیچ، و گر نه مجبورت خواهم کرد که آن را بپذیری، اگر باز همچنان امتناع بورزی، گردنت را خواهم زد». ناگفته پیداست که پیشنهاد خلافت هرگز جدی نبود، چگونه ممکن بود مأمون، که برای به دست آوردن خلافت برادرش را از میان برد و عباسیان را از خود رنجاند، آن را به امام (ع) واگذار کند؟ این برنامه، مقدمه مساله ولایتعهدی امام رضا (ع) بود؛ مساله ای که حضرت (ع) دلایل پذیرش آن را چنین بیان کرده است: ۱. روزی «ابن عرفه از امام پرسید: به چه انگیزه ای وارد ماجرای ولیعهدی شدی؟ امام جواب داد: به همان انگیزه ای که جدم علی (ع) را به ورود در شورا وادار کرد. ۲. امام در پاسخ ریان، یکی از یارانش، فرمود ...: خدا می داند چقدر از این کار بدم می آمد. ولی چون مرا مجبور کردند که میان کشته شدن یا ولایتعهدی یکی را برگزینم ... در واقع این ضرورت بود که مرا به پذیرفتن آن کشانید و من تحت فشار بودم. در این روایت امام پذیرش ولایتعهدی را به پذیرش خزانه داری از سوی حضرت یوسف مانند می کند. مأمون در برابر اعتراض عباسیان به مساله ولایتعهدی امام رضا (ع) چنین گفت: «این مرد کارهای خود را از ما پنهان کرده، مردم را به امامت خود می خواند. ما او را بدین جهت ولیعهد قرار دادیم که مردم را به خدمت ما بخواند و به ملک و خلافت ما اعتراف کند. در ضمن شیفتگانش بدانند که او چنانکه ادعا می کند نیست و این امر (خلافت) شایسته ماست نه او. همچنین ترسیدیم اگر او را به حال خود بگذاریم، در کار ما شکافی به وجود آورد که نتوانیم آن را پر کنیم و اقدامی علیه ما بکند که تاب مقاومتش را نداشته باشیم. اکنون که این شیوه را پیش گرفته، در کارش مرتکب خطا شدیم، و با بزرگ کردن او خود را در لبه پرتگاه قرار دادیم، نباید در کارش سهل انگاری

کنیم. بدین جهت باید کم کم از شخصیت و عظمت او بکاهیم؛ باید او را پیش مردم به صورتی درآوریم که از نظر آنها شایستگی خلافت نداشته باشد. سپس درباره او چنان چاره اندیشی کنیم که از خطرات احتمالی اش جلوگیری کرده باشیم».

هجرت امام رضا به ایران

وقتی کار امین پایان یافت و حکومت مامون استقرار پذیرفت. مامون ضمن نامه های متعدد از امام رضا (ع) خواست تا همراه بزرگان علوی به خراسان بیاید و چون با مخالفت امام رو به رو شد، پیکی برای انتقال امام رضا (ع) روانه مدینه کرد. صدوق از محول سجستانی نقل می کند: زمانی که پیکی برای بردن امام رضا (ع) به خراسان وارد مدینه شد، من آنجا بودم. امام برای خداحافظی از رسول خدا (ص) به حرم آمد. او را دیدم که چندین بار از حرم بیرون آمده، دوباره به سوی آرامگاه رسول خدا (ص) بازگشت و با صدای بلند گریست. من به امام نزدیک شده، سلام کردم و علت این امر را جویا شدم. امام در جواب فرمود: «من از جوار جدم بیرون می روم و در غربت از دنیا خواهم رفت» ... حسن بن علی و شاء نقل می کند که، امام به من فرمود: وقتی خواستند مرا از مدینه بیرون ببرند، اعضای خانواده ام را جمع کردم و دستور دادم برایم چنان گریه کنند که صدایشان را بشنوم. سپس میان آنها دوازده هزار دینار تقسیم کردم و گفتم: من دیگر به سوی شما باز نخواهم گشت. مامون دستور داد امام رضا (ع) را از مسیر بصره، اهواز و فارس به مرو ببرند. چون بیم آن داشت اگر امام از راه کوفه، جبل و قم حرکت کند، مهرورزی شیعیان شهرهای فوق، حکومت مامون را به خطر اندازد. «تاریخ قم» که از کهن ترین کتب موجود جهان تشیع است، هجرت امام رضا (ع) را چنین نقل می کند: ... «مامون رضا را از مرو به مدینه در صحبت رجاء بن الضحاک به راه بصره و فارس و اهواز [به طوس آورد] و از برای او در آخر سنه مائین بیعت به ولایت عهد بستند و امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام را به طوس زهر داد و روز دوشنبه، شش روز از ماه صفر مانده، سنه ثلاث و مائین مدفون آمد و عمر او چهل و نه سال و چند ماه بوده است، و مدت ولایت عهد دو سال و چهار ماه و قبر و تربت او به دیهی است از دیه های طوس که آنرا سناباد می خوانند، به نزدیک نوقان در سرای حمید بن عبدالحمید الطائی الطوسی در پهلوی رشید». ... هجرت امام رضا (ع) یک مهاجرت سیاسی اجباری بود که در سال ۲۰۰ هجری به دستور خلیفه وقت انجام شد. مسیر هجرت امام از مدینه به مرو چنین است: ۱. مدینه ۲. مکه (برخی این شهر را مسیر هجرت نمی دانند). ۳. نباج ۴. بصره ۵. اهواز ۶. اربق (اربک) ۷. ارجان (بهبهان) ۸. ابرکوه (ابرقوه) ۹. ده شیر (فرشاه) ۱۰. یزد ۱۱. قدمگاه خراتق (مشهدک) ۱۲. رباط پشت بادام ۱۳. نیشابور ۱۴. قدمگاه نیشابور ۱۵. ده سرخ ۱۶. طوس ۱۷. سرخس ۱۸. مرو در جریان هجرت حضرت رضا (ع) سه مساله عمده روی داد که به ترتیب عبارت است از: بیماری آن بزرگوار در اهواز، استقبال مردم در نیشابور و بیان حدیث سلسله الذهب و زندانی شدن در سرخس. با توجه به استقبال بی نظیر مردم نیشابور از امام رضا (ع) و بیان حدیث سلسله الذهب از سوی آن حضرت، رژیم عباسی چنان شایع کرد که امام رضا (ع) ادعای الوهیت کرده، او را بدین اتهام در سرخس زندانی ساخت. اینکه امام (ع) چه مدت در زندان بود، معلوم نیست. ولی این واقعه نشان می دهد که پذیرش ولایتعهدی امری تحمیلی بود. با ورود امام به مرو، مامون برای انجام یافتن نقشه اش استقبال باشکوهی از وی به عمل آورد و پس از پذیرش ولایتعهدی از سوی امام، به نام آن جناب سکه زد.